

به نام خالقم

زوزه سگ

(نمایشنامه)

نویسنده: محمدرضا رجبی

کسان نمایش:

سهیل

سمیرا

تابلو اول

برای چند لحظه نور میاد و سهیل و سمیرا را می بینیم که گویا به سمت چوبه دار کشانده می شوند

سهیل: چشمم رو که باز کردم مثل آفتاب پرست چسبیده بودم به شیشه ماشین، تا موقعی که قدم کوتاه بود باید گل و فال می فروختم، آدمایی که به فال اعتقاد دارن از قیافشون تابلو ولی من می رفتم سراغ آدمایی که معلوم بود به فال میگن به، قول بالایی، شر و ور به قول ما، بگذریم، آره می رفتم سراغ اونا تا عذاب وجدانشون رو انگول کنم چون اینطوری فال نمی خریدن ولی پول می دادن. بزرگ که شدم، بزرگ که می گم قدی بود که برسم به شیشه جلو ماشین، رایت و لنگ تو دستام بود برا شیشه ها. آره دوره ما دوره لنگ و رایت بود نه از این سوسول بازی جدیدا هااا، لنگ و رایت

سمیرا: تا وقتی ننم زنده بود باکی نبود. همه خوش بودیم، البت خوش ما با خوش همه فرق داره. ما نمیدونستیم بابامون چه چیزی می خوره، یعنی بوش میومد ولی دودش نه. همین که ننه مرد ما هم شدیم انتل منتل باباهه. انگار این زن چی بود که ما تا نمرده بود همه چیزمون به راه بود. اینجانب مدرسه رفته هاااا. درس خوندم، سه کلاس. همین که ننه مرد. باباهه افتاد رو موادش، مصرفش دو برابر شد. حروم کش از مال مردم می کشید. هیچی قرض بالا قرض

سهیل: ما همه برای یه نفر بودیم، گات فادر. آره درستش گادفادره اینو بالایی ها گفتن فرقتش هم همین قدره یعنی اینجا گربه نیست که رو دست آقا راه بره سگه سگ. ما هر روز برا گات فادر کار می کردیم مثل همون سگه. ما باید هر روز یه مقدار پول می بردیم پیشش اگه نمی بردیم چی می شد؟ بستگی داشت به هوا. یعنی چی؟ آها اگه گرم بود انقدر رو زمین داغ میدویدیم که پوست پاهامون بره و تاول بزنه اگه هوا سرد بود اون سگه بود گفتیم بیرون کنار اون سگه می خوابیدیم بدون آتیش. نه که برا تنبیه ها، تنبیه برا بچه ایه که قراره ادب بشه ما که از این قرارا نداریم، برا این بود که فردا داغون تر بشیم که مردم دلشون بیشتر بسوزه بیشتر پول بدن سمیرا: معتادی که قرض بالا میاره، خیلی باکلاس نمیگه خب بزارم کنار که پول این رو خرج نکنم. ممکنه دزدی کنه که باباهه اندازه این حرفا نبود، نزول می کنه که تا دلت بخواد کرده بود، سوخته می کشه که این سوخته سوخته می کشید مرتیکه ... استغفرالله. ولی این بچه شو فروخت. من نه ها داشم. همون که ننم سر زاش رفته بود، سهیل

سهیل: اسم من سهیله، اسمم سوسولی هست ولی خودم لوتی ام. نبین اینجا افتادم بلد بودم طوری تیزی بکشم که نه سیخ بسوزه نه کباب

سمیرا: چیه فکر کردید بابام خیلی با غیرته که منو فروخت، کور خونیدین

سهیل: شما بهش چی میگین؟ (فکر می کند) آها هویت، ندارم(می خندد)

سمیرا: آدم معتاد چی می خواد؟ مواد. حالا مواد کی بهش میده؟ ساقی. حالا فرض کن ساقی و معتاد یکی بشن. جنازه و مرده شور یکی بود.

سهیل: اسم داریم ولی رسم نه، رسم می دونی چیه؟ بابا، ننه یه داشی یه آبجی چیزی

سمیرا: گفتم حرومکش، جنس مردم رو می کشید. آخه یکی نبود بهش بگه مرد حسابی این مال مردمه حرومه. چیه بهم نمی خوره حلال حروم سرم بشه؟

سهیل: سرم میشه از تهم در میره. رسمو میگم. البته رسم یه چیزایی رو حفظیم. رسم گات فادر رو که انگاری نیوزن به الله مثل اذن در گوشمون خوندن

سمیرا: از اونجا که جنازه نمی تونه مرده شور باشه ما شدیم مرده شور جنازه بابامون یعنی ساقی. ولی خوب ساقی بودم که برا مواد اینجا نیستم

سهیل: بعد اینکه به یه سنی رسیدم که ملت میدیدمون می گفتن برو کار کن دستت جلو کسی دراز نباشه دیگه مام رفتیم سراغ کار، ساقی، شما که غریبه نیستید جیب برم بودیم و غیره همه اینا بودیم ولی شما بهش چی میگین؟ آهان، بچه کار اون مهم بود که شد من اینجام

(نور می رود)

## تابلو دوم

سمیرا: آره، سمیرا ساقی معروف بود، ها؟ آهان خودمم. معروف بودم ولی نه به صورت به اسم

سهیل: بهم می گفتن سهیل کنه، یه جور میچسبیدم به طرف که تا پول نمی داد ول کن نبودم. آخ آخ این دختر پسرا، بچسبی به پسر، بعد از اینام باشه که شیکن ببین مرد نبود نده. الانو نبینا تا میرن اونور بحثه فلسفی رو شروع می کنن.

سمیرا: چرا حالا کسی به چهره نمی شناخت صبر کن. (انگار تلفن رو گوشش است) ۴ تو پارک باش دم آب نما چادر سرمه رومو گرفتم. ۳ دمه مستراب چسبدم به کاسه، ۲ دمه پل عابر بوق بزن انگار می خوام بلندم کنی. (دستشو پایین می آورد) اینه سمیرا ساقی

سهیل: میگم الانو نبین فکر نکنی صد ساله ها همین ۳،۴ سال پیش، تو کار ما زود بزرگ میشی

سمیرا: باباهه پدرسگ یادم داد چه شکلی ساقی باشم

سهیل: گات فادر که بالا سرت باشه می فهمی چی کار باید بکنی

سمیرا: خودش ساقی بود ولی...

سهیل: ولی اگه یاد نگیری، میمیری. آره میمیری کسی هم به دست چپش نیست که یه بچه کار مرده که

سمیرا: ولی من هم مثل اون نبودم.

سهیل: می دونید هیچ لطفی به ما نمی کردید وقتی به جا پول بهمون غذا می دادید. ما باید پول به گات فادر می دادیم

سمیرا: جاساز می دونید یعنی چی؟

سهیل: بعدم به این فکر کردین کسی که در بهترین شکل به سیب زمینی عادت کرده وقتی ساندویچ می خوره چه بلایی سرش میاد

سمیرا: جاساز دخترونه پسرونه داره

سهیل: من غدام رو از تو آشغالا پیدا می کردم

سمیرا: فهمیدید باباهه چرا منو مثل داشم نفروخت؟

سهیل: وقتی کسی سه شب به پولی که گات فادر می خواد نرسه، باید غذاشو از تو سطل آشغال پیدا کنه

سمیرا: همه فکر می کنن بازم بابات یه جو غیرت داشت

سهیل: خیلی ها از گرسنگی مردن

سمیرا: کاش نم زنده بود

سهیل: موقع مرگ رفیقام صدای زوزه یه سگ رو می شنوم

سمیرا: اون شب همه سگا زوزه می کشیدن

سهیل: گرگ نه، سگ

سمیرا: زوزه گرگ قدرته ولی زوزه سگ ناله اس

سهیل: اون شب هم صدای زوزه سگ شنیدم

(نور می رود)

## تابلو سوم

سمیرا: دیدی بعضیا ازشون چیزی نمی دونی ولی میمیری براشون

سهیل: میگن من ۳،۴ سالم بود گات فادر خرید منو، یه چیزایی یادمه، یه دست

سمیرا: نقل این داشه ماست.

سهیل: یه دستای کوچیک دخترونه

سمیرا: سهیل و میگم، شما بگو آقا سهیل دهنهت عادت کنه

سهیل: من می دونم آجی داشتم

سمیرا: بعضی وقت باهاش اختلات می کنم، دیونه نیستم

سهیل: نمی دونم کجاس

سمیرا: آدمیه، همه میگن ننه، من میگم اگه درست حسابی بود. به آقاش می گفت نکش نه تو حیاط بکش. چه میدونم

سهیل: ولی باهاش حرفا می زنم

سمیرا: تو این بی کسی با کسی حرف می زنم که هست ولی نیست

سهیل: کسی رو ندارم جز خیال یه جفت دست دختر بچه

سمیرا: کاش باباهه من با داشم می فروخت

سهیل: کاش بابام منو نمی فروخت.

سمیرا: همه بابا داشتن منم بابا داشتم، پدرسگ

سهیل: بابام منو فروخت ولی آرزوی دیدنش رو دارم

سمیرا: می گن باباها دخترا رو دوست دارن، بابای ما انقدر دوستمون داشت جنس رو...

سهیل: می دونید از کی فهمیدم دوست دارم بابا داشته باشم؟

سمیرا: حتما اولش فکر کردید می خوام داستان تجاوز بگم نه بابا داستان من از صدتا تجاوز بدتره

سهیل: یه روز آدامس می فروختم. رفتم دم یه ماشین خودمو چسبوندم به شیشه جلو یه پسر بچه جلو کنار باباش بود. شیشه رو داد پایین، هم سن بودیم، به باباش گفت از اینا می خوام دستش آورد سمت آدامسا دستش خورد به دستم. باباش داد زد که شیشه رو بده بالا دست نزن به اون، برات از مغازه می خرم، بین دستاش چقدر کثیفه.

سمیرا: می دونید چرا بهش میگم باباه چون بابای من نبود، نکه ننه ام... نه نه، ولی باباه راضی بود من وجودم بشه مواد ولی یه قرون به خودم نمی داد. یه بار داد که برم عمل کنم و شکم خال کنم که نیشان بشه خاور سهیل: هیچ کسی نبود نگران دستای من باشه که کثیف نشه. من از اون بابا ناراحت نیستم. چون بچه اش بود نمی خواست کثیف بشه. ولی کی نگران من بود؟

سمیرا: دروغ گفتم به سمیرا جاساز معروف بودم، کاش داشم بود

سهیل: تنها کسی که بدون ادا منو ناز کرده آبجیم بوده، می دونم هست، می دونم تو همین شهره

سمیرا: فقط و فقط من داشم بغل کردم

سهیل: حتی فکر کردن به دست زدن به من هم حال آدم رو بهم می زنه

سمیرا: کدوم از شما حاضر با آدمی باشه که وجودش آلوده به کثافت و ماده، من معتاد نیستم، من یه بافور پر موادم

سهیل: (دستش را دراز می کند) کی حاضره دستای منو بگیره، این دستا کمترین جایی که بوده بین آشغلاست. بین پوشک های پر از کثافت دنبال غذا گشته

سمیرا: من باید می کشتمش

سهیل: این دستا به خون اون حرمزاده آلودس

(نور می رود)

(رقص سگ ها)

## تابلو چهارم

سمیرا: دوست داشتم رو به اون بشینم و باهاش حرف بزنم

سهیل: میشینم جلو آبجیم و باهاش حرف می زنم

سمیرا: دانشی سهیل اونجایی

سهیل: آره آبجی اینجام

سمیرا: یکم نامردی، می دونی چرا؟ چون دنبال آبجیت نگشتی، دنبال ناموست نگشتی

سهیل: من همه جا رو دنبال تو و بابام گشتم ولی نبودین

سمیرا: باباهه رو بیخیال

سهیل: بابا خوبه؟

سمیرا: یه کاری کردم کلا خوب باشه

سهیل: آبجی سمت چیه؟

سمیرا: به اسم نیست به رسمه

سهیل: خوش به حالت تو رسم داری، ی جا داری که بگی خونه اته

سمیرا: فکر نکنی منم رسم دارما، نه. وقتی بعضی شبا حتی خونه نمیری که مشتری نپره، پلیس ردتو نزنه خونه

داری ولی اونجا نیستی، بالایا چی میگن؟ تعلق نداری

سهیل: بابا می زنت؟ اصلا بابا تو رو نفروخت؟

سمیرا: کاش من رو هم می فروخت

سهیل: هر شب خوابت رو می دیدم، خواب دستات

سمیرا: کاش می دیدمت

سهیل: نمی بینمت ولی دستات رو هنوز حس می کنم

سمیرا: باباهه می گفت وقتی چیزی رو دادی رفت دیگه برا تو نیست بهش فکر نکن. تو رو می گفت

سهیل: بابا اصلا به این فکر می کرد پسری داشته؟

سمیرا: دروغ می گفت، مگه می شه آدم یادش نیاد یه پسر داره که نمیه دونه کجاست؟

سهیل: بابا هیچ موقع پشیمون نشد از اینکه من رو فروخت؟

سمیرا: می گفت آدم یا کاری نمیکنه یا اگر کرد پشیمون نمیه شه

سهیل: نخواست من رو ببینه؟

سمیرا: از چاله طلباش که اومد بیرون گفت پول دستم بیاد میرم داشتو پس می گیرم ولی تا آخرش انگار پول دستش نیمده بود، یعنی یه بار خواست بیاد بگیرتا گفت ولش اون دیگه بچه من نیست. پول و خرج کرد

سهیل: من همیشه منتظر آقام بودم که بیاد یعنی چندتا از بچه ها رو دیده بودم که بعد چند سال باباهاشون برده بودنشون. اونا اجاره ای بودن من فروشی

سمیرا: این آخرا بحث میشد می گفت من داش تو رو فروختم اجاره که ندادم برم الان بیمارمش

سهیل: آره شبیه خونه بودیم اجاره ای، فروشی، بعضی به گات فادر دینی داشتن بچه هاشون رو می فرستادن کار کنن تا دینه پاک شه و توعون کار باباهه رو بدن

سمیرا: بعد چند وقت هم گفت جاشون رو عوض کردن و ردی از داشت نیست. دروغ می گفت

سهیل: شهرداری ریخت که جمعمون کنه گات فادر جا رو عوض کرد کسی ردمونو نزنه

سمیرا: بعد اون آدرس یه خرابه رو بهم داد که فقط بوی کثافت سگ میومد

سهیل: خیلی از بچه ها رو گرفتن ولی یه سگ هم جا نمود

سمیرا: اونجا یه لحظه هم نتونستم دووم بیمارم، برا همین می گم باباهه دروغ می گفت. مگه میشه کسی اونجا زنده بمونه

سهیل: جامون که عوض شد رفتیم به گات فادر گفتم بابام بخواد بیاد نمیه دونه کجام. گفت تو رو فروخته قرار نیست بیاد

سمیرا: به باباهه گفتم اگه تو بچه اتو گذاشتی اونجا از سگ کمتری

سهیل: گفتم یه روز پول دار میشه میاد دوباره برمیدونم

سمیرا: گفت خیلی هم بهشون می رسن

سهیل: گفت پول موادشو بده پس بردن تو پیشکش

سمیرا: گفتم آره تو که وجود دخترتو کردی پر از کثافت معلومه به اونجا می گی بهشت

سهیل: گفتم بابام معتاد نیست ولی می دونستم زر می زنم.

سمیرا: گفتم بهش خب اگه انقدر خوب بود منم می فروختی. گفت انقدر بی غیرت نشدم که دخترمو بفروشم. زر می زد همین قدر بی غیرت بود. نگه داشتتم بیشتر براش سود داشت.

سهیل: می گفت ننه رو کشته سر مواد

سمیرا: ننه سر زای تو که رفت همه جا پر شد از این که ننه رو باباهه کشته

سهیل: اگه راست باشه پس تو هم یا زنده نیستی یا بد زنده ای

سمیرا: قابله گفت دروغه، ننه سر زارفته

سهیل: ولی من میگم دروغه

سمیرا: یه بار تو زندگیش راست گفته بود

سهیل: همه تو رو می شناختن

سمیرا: می دونستی تو دستیار من بودی یا من دستیار تو

سهیل: همه می گفتن آبجی سهیل

سمیرا: تا با ساقی دعوا میشد یا میدیدم داره کج میره، می گفتم نزار بگم داشم بیاد یه سرت کنه

سهیل: براشون از تو گفته بودم که بیای دهن این گات فادر سرویسه

سمیرا: تا وقتی که گفتم داشم رفته اونور برا خودش شده ساقی خارجی

سهیل: انقدر نیومدی که مسخره ام می کردن

سمیرا: خیلی نامردی داش نمی تونستی از ۴ نفر یه سراغی ازم بگیری

سهیل: اصلا چرا باید باهات حرف بزنم وقتی یادم نبود

سمیرا: اصلا شاید یادت رفته آبجی داشتی

سهیل: اگه من عروسکت هم بودم نباید یادت میرفتم چه برسه به خواهرت

سمیرا: هر بار میگم دیگه یادت نمی کنم ولی باز همیشه

سهیل: کاش می تونستم ازت واقعا ناراحت بشم

(نور می رود)

## تابلو پنجم

سهیل: فرق گرگ و سگ می دونید چیه؟ زیاد به خودتون فشار نیارید فرقش رو نمی دونید که اگه می دونستین به ما سگا نمی گفتید گرگ های جامعه. گرگ یعنی جات فادر حالا چرا؟ آها گرگ تو شهر آفتابی نمی شه، گرگ فقط زوزه می کشه (مثل یک گرگ زوزه می کشد) این یعنی چی یعنی الان زمان من شد از الان تا صبح این دو رو بر کسی رو ببینم زخمی می کنم. شروع می شد دیگه از صنعتی تا سنتی، از دختر تا (صدایش را آرام می کند) تا پسر از غروب تا صبح کسی حرفی باهاش نداشت مگر ساقی بود یا... آره. صبح که میشد اول ما رو می فرستاد سر پستمون بعد خودش می رفت سراغ کارش. هر روز یه لباس داشت.

سمیرا: وقتی مست بود یا خمار یا هر چیزی که خودش نبود آزارش کمتر می رسید. وقتی هشیار بود انگار می خواست فرار کنه از چیزی که هست. هار میشد سر من. پدر سگ یه بار گیر داده بود چرا عروسی نمی کنی؟  
آخه...

سهیل: این آخرا منو برد یه جایی دکمه بالا رو بستیم بهش می گفتن حاجی، یه وام گرفت حاجی قرض برا حسنه که یه زمین کشاورزی به حول و قوه الهی راه اندازی کردیم که خدایی محصول سمی هم حاصل شد.

سمیرا: باباهه برا من گرگ بود، باید بهش میرسوندم تا کاری باهام نداشته باشه. وگرنه هر روز به یه دلیلی زیر مشت و لگدش بودم، الانم و نبین بالاخره از خودم دفاع می کنم. اون موقعی که بچه بودم همه فکر می کردن پوستم سیاه ست ولی نمی دونستن بختم اون رنگیه

سهیل: یکی یه بار به ما گیر داد بیا برو مدرسه. مام گفتیم نه و نو این یارو به جا پول به ما کتاب داد، گفتیم زرشک، ما حالا جای پول اینو بدیم به گات فادر دادیم، آقا تا صبح ما رو زد، چرا؟ چون ما قرار نیست با سواد شیم. سواد برا بالایی هاس

سمیرا: بعد ننه گفتم بفرستم مدرسه، بدتر از اون کتک نخوردم. میزد و میگفت ننت مرد از این به بعد پول باید داراری. ننه پول موادش و میداد و نقل فروش داشم همین بود که نمی تونست دیگه پول دراره

سهیل: اصلا نفهمیدیم این درسه به درد می خورد یا نه ولی یاد گرفته بودیم گرگ سلطان جنگل، (مکت) بابا میدونم، گفتیم بی سوادیم نگفتیم نفهمیم. سلطان شیریه ولی اگه شیر نباشه هر خری سلطانه اصلا بگو خرس سلطانه.

سمیرا: باباه تو خونه این بود، پاش میرسید بیرون میشد پدر فداکاری که فرزند ناخلفی به نام سمیرا داره،  
آخی...

سهیل: خیلی از گات فادر بدتون اومد، آدم بده شد، فکر کردین. همین شما ها گات فادر رو درست کردین دیگه  
والا. گات فادر می گفتن یه روز یه کسی بوده عین ما ها بچه کار. شماها یادش دادین می تونه چیکارا بکنه  
دیگه. می گید نه...

سمیرا: میگی اسم و رسمی نداشته، داشته بابا. می گفت کارمند بود. می ندازنش بیرون که مثلا دزدی کرده  
واصلش این بوده زیرآبش و زدن که بچه خواهره رییس بیاد جاش، راست و دروغش پا خودش کسی نبود بگه  
دروغ میگه خودشم که میگفت راست میگه

سهیل: ببین از اصل بزار بگم بهت ملتفت شی. اگه به من پول بدی میدم به گات فادر که اون گنده تر میشه و تو  
پول دادی به اون ولی اگه پول ندی به من پول ندادی یعنی شب کتکش رو من می خورم و من باید بیرون  
بخوابم

سمیرا: تو بگو راست، ولی موادش دخلی به کارش نداشت که ننه می گفت از موقعی که یادشه می کشید. سر  
آزمایش هم قاطی کرده و اون موقع هم که ناظر نمونه نبوده(می خندد)

سهیل: پس دیدی؟ همه داشتید گات فادر رو گرگ تر می کردید؟ راه سومی هم هست که سرشون شلوغه، راه  
چهارم هم این موسسه ها بودن که اگه گات فادر می فهمید. آستین و چوب

سمیرا: ننه و باباه میگن عاشق هم بودن. ولی باباه انگار یادش رفت بعدا. عاشقی رو میگم، نکنه می خواین  
بگین همیشه یادتونه عاشق هستین؟

سهیل: ما سگ بودیم زوزه سگ ناله است. از رو درده. توفیر داره با زوزه گرگ

سمیرا: ما که عشق و اینا سرمون نمیشه ولی یه پسره بود نامه میداد بهمون. مام که سه کلاس سواد داریم یعنی  
بلدیم بخونیم

سهیل: زوزه گرگ از رو قدرته

سمیرا: هی می گفت عزیزم، عزیزم

سهیل: انقدر از درد زوزه کشیده بودیم دلمون گرگی زوزه کشیدن می خواست

سمیرا: می گفت از سگ چشمت خوشم اومده

سهیل: این آخرا شده بودم ارشد

سمیرا: وقتی فهمید کارم چیه فلنگ و بست

سهیل: یعنی چون بهمون پول نمی دادین باید حواسمون به بچه های دیگه می بود

سمیرا: ولی کلا سگ دوست داشت

سهیل: داشتم یاد می گرفتم گرگ باشم

سمیرا: با یه سگ دیگه چند بار تو محله دیدمش

سهیل: باید بچه رو بزنی ولی نه جلو چشم مردما.

سمیرا: گور بابای عشق کرده... حیف که گفتن فحش نده ها

سهیل: اصلا همینه، یه روزی توله ای با لگد می زننت، یه روز یه سگ میشی با کلی زوزه از درد، خب یه روزی هم باید همون گرگ بشی که تا الان زدت دیگه

سمیرا: تا یه جایی برا باباه کار کردم بعدش شدم آقا و سرور خودم

سهیل: بعدم ما مگه کار دیگه ای بلد بودیم؟ مثلا میرفتم چیکار می کردم؟

سمیرا: از سگام استفاده کردم برا پاچه گیری

سهیل: گفتم هم کار دیگه کردیم ولی کار اصلی همینه. راستش اصلا آرزو همون بود جای گات فادر رو بگیریم

سمیرا: شغل پدری، قدیمام همین بود دیگه، پسرا شغل پدرا رو داشتن. مام پسری بودیم برا خودمون

سهیل: منم اینطوری نبینین دست راست گات فادر بودم

سمیرا: رفیق ناباب بودم، عشق مواد رسون بودم، گرگ جامعه هم بودم

سهیل: از خیلی از بزرگترای خودم بالاتر بودم

سمیرا: مشتری داشتم یه هفته نبودم گفته جنس خوب تو بازار نیست ترک کرده

سهیل: چنان به بچه ها یاد داده بودم که همه پول به دست جلو گات فادر سرشون بالا بود

سمیرا: جنس خوب پول خوب

سهیل: می خوام بگم حواسم بهشون بود فقط کتک نمی زدم

سمیرا: اقساط هم کار می کردیم

سهیل: ولی کتک لازمه

سمیرا: ولی اقساط میرفت بالا باید اون برا ما کار می کرد تا یر به یر شه

سهیل: زوزه گرگ قدرته

سمیرا: با قدرت میشه همه کار کرد حتی زوزه سگا رو خفه کرد

(نور می رود)

## تابلو ششم

سهیل: ته این داستان نشد بشم گات فادر

سمیرا: تهش بدتر از اینجا نبود بهتر نمی شد

سهیل: ما بهمون میگن ۱۸ آزاد

سمیرا: تهمش مثلا چی بشه خوبه؟ خودکشی؟ اور؟ ترکیدن مواد تو بدن؟

سهیل: ما ۱۸ رو که رد کنیم از هفت دولت آزادیم

سمیرا: خب اینطوری حداقل متفاوتم

سهیل: منم دوست داشتم اینطوری آزاد بشم

سمیرا: خودم نخواستم خودش خواست

سهیل: یعنی اینطوری نه ها یه جور دیگه

سمیرا: داشتیم تو پارک به شغل شریف می رسیدیم که مامور اومد سمتم

سهیل: بهم گفت ۱۸ سالت تمومه می خوای چی کار کنی؟ تو دست راست منی، بخوای می تونی بمونی

سمیرا: بیسیم زد به یکی از این پلیس زنا

سهیل: گفتم قبلش سؤال دارم. گفت پیرس

سمیرا: اومد شروع کرد گشتن ما

سهیل: گفتم بابام

سمیرا: تا خواست بفرسته منو تو دستشویی جیم شدم

سهیل: گفت بابات چی؟

سمیرا: به خونه که رسیدم باباه قضیه رو فهمید

سهیل: گفتم بابامو می خوام ببینم، بگو کجاست؟

سمیرا: برگشت گفت یه جا گمو گور میشدش، اگه ردت و زده باشن چی؟

سهیل: گفت باباتو براچی می خوی؟

سمیرا: گفتم حواسم هست، توی مفرنگی نمی خواد به من بگی چی درسته

سهیل: می دونست اگه آبچیم رو پیدا کنم باهش میزارم میرم، نمی دونم کجا ولی فقط دنبال آبچیم بودم

سمیرا: گفت اگه بیان اینجا زنده ات نمی زارم

سهیل: گفتم می خوام بعد این همه سال می خوام ببینمش

سمیرا: (شیشکی می کشد) تو یا شوهرت

سهیل: گفت باباتو یا آبچیتو؟

سمیرا: گفت آره، تو رو باید می دادم به اون زنیکه بفرستت دنبال اون کاری که انقدر دردسر نداشته باشه.

خیر سرم اومدم برات پدری کنم و غیرت نشون بدم

سهیل: هر دو رو

سمیرا: خیلی برام زور داشت از پدری و غیرت حرف بزنه

سهیل: گفت دنبال آبچیت نگرد چون یا تو یه خونه ای کار می کنه یا خوب خوش یه الدنیگی مثل خودته

سمیرا: دستم و بردم تو جیبم چاقو رو در اوردم

سهیل: دیگه خونه به جایی که باید می رسید نرسید

سمیرا: چاقو رو دید زرد کرد ولی دیر بود، خیلی دیر

سهیل: تمام عقده ی ۱۸ سالم رو از جیبم در اوردم

سمیرا: ضربه اول فقط سخت بود

سهیل: گات فادر زیر دستام هیچ نشونه ای از گاد قادر نداشته، ضربه اول

سمیرا: ضربه دوم

سهیل: ضربه سوم

سمیرا: ۲۸ ضربه زدم، شمردم برای ۲۸ سال زندگییم. می گن ۸ ضربه ولی دروغ می گن ۲۸ ضربه بود

سهیل: با هر بار فرو کردن یاده یه رفیقم میوفتادم.

سمیرا: دوباره زوزه سگ برای مرگ یه گرگ

سهیل: سگا زوزه می کشیدن، هر رفیقم یه سگ بود که داشت زوزه می کشید

سمیرا و سهیل: حالا کی حاضره دستای ما رو بگیره، این دستا آلوده به خونه

(نور می رود)

## تابلو آخر

مانند تابلو نخست سمیرا و سهیل به سمت چوبه دار می روند ولی این بار تمام صحنه با این تصویر طی می شود

سهیل: میگن تو چند دقیقه آخر عمرت همه چیز رو می بینی

سمیرا: همه چیز رو چند دقیقه دیدم

سهیل: (در حالی که کشیده می شود) من اینجا هنوز کار دارم

سمیرا: (در حالی که کشیده می شود) من اینجا یه نفر رو دارم

سهیل: مگه یه درخواست نمی تونم بکنم؟

سمیرا: من می خوام داشم ببینم

سهیل: آجی

سمیرا: سهیل

از اینجا تا پایان صحنه بازی بی دیالوگ دو کاراکتر داریم که با زوزه های سگ ها همراه است

پایان

محمد رضا رجیبی

زمستان ۱۳۹۸ خورشیدی